

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

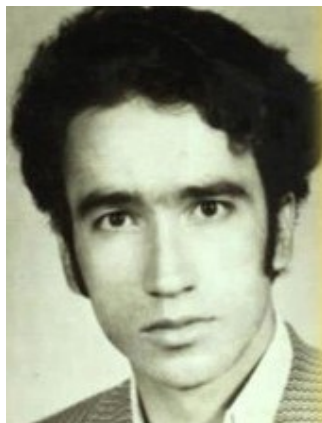
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: زنده یاد "داوود سرمد"
ویراستاری و ارسال از: احمد پوپل
۲۳ سپتمبر ۲۰۲۱



زنده یاد داوود سرمد

اشعار زنده یاد «داوود سرمد»

(۲۷)

عشق

عشق! ای خون تو در رگهای ما
ای اسیر پنجه‌ات، شهبازها
از تو میجنبد رگ هر برگ گل
میشگوفد از تو لبخند بهار
صد هزاران راز در هر راز توست
جرعه‌ای از جام تو مستی دهد
نغمه فریادهای از چنگ توست
جنبش قلب هزاران سینه‌ای
در گداز از باده‌ات، مینای ما
خاک در اوجت، پر پروازها
از تو میجوشد به هر پیمانه مل
از تو رنگین پنجه‌های شاخسار
یک جهان آواز در هر ساز توست
زیردستان را زبردستی دهد
در خروش ناله‌ها آهنگ توست
جلوه روشنترین آئینه‌ای
رود در سیر تپش بنهاده پا

ای که در پای غرور تو زمین
چون زمام آسمان در دست توست
گردِ راهت سرمه چشم شهاب
بحرِ ما، از آب چشم تو، نمی
زینت موج طبیعت نام تو
آفرینش جلوه تصویر توست
ای شراب ساغرِ رؤیای من
آتشی در سینه مهتابها
مشعلِ خونینِ راهِ جست و جو
ای نسیم نوبهاران نوید
ای تن افسردگان را داده جان
در کتاب معرفت عنوان تویی
جوهرِ آئینه دنیاستی
پیکرِ بیجان من افسرده بود
شپهر پرواز در اوجم نبود
جان دیگر در تنم خونت دمید
تا که آتش در دلم افروختی
سوختی هر چند تار و پود من
لیک راز هستیم آموختی
تا میت را ریختی در ساغر
تا که برق تو درخشیدن گرفت
پرده رازت به چشم باز شد
با قدمت^۲ از تپیدنهای دل
از تو گشتم این چنین آتش نفس
در تو برگ دفتر من رنگ یافت
قلب من منزلگه درد از تو شد
سینه ام این مجمر آلوده خون
ز آتش این کوره بس شعله خیز
حرف من بگرفت رنگ التهاب
چون به نام تو بجنبانم قلم
میجهد از خامه اخگر پاره ها
من که چون مرغ سبکبال غرور^۳
در قدمهای تو میسایم جبین

قرنهای قرن می ساید جبین
کهکشانها نیز رام شست توست
آستان سجده گاه آفتاب
دوره گرد محور تو عالمی
برتر از هر اوج باشد بام تو
پنجه تدبیر در زنجیر توست
عطر گلزار تمنا های من
پرتوی در دیده بیخوابها
پرچم برج بلند آرزو
برق چشم اختر صبح امید
ای نگین خاتم دست جهان
با همه عریانیت پنهان تویی
یک سخن، هر لفظ را معناستی
چون گیاه هرزه ای پژمرده بود
مستی شوریدن موجم نبود
در کلام روح موزونت^۴ دمید
زندگانی را به من آموختی
خاک کردی گرچه هست و بود من
شور و شوق مستیم آموختی
آتش افگندی به جان و پیکرم
چشمه های نور جوشیدن گرفت
خود کلید گنجهای راز شد
ره گشودم جانب دنیای دل
سوختم یکدم پر و بال هوس
ساز بی سازم چنین آهنگ یافت
مرغ فکر من جهانگرد از تو شد
گشت جولانگاه آه شعله گون
خنجر فریاد من گردید تیز
آه من بگرفت راه پیچ و تاب
تا دهم شرح نزاکتهای غم
کاتش آن آب سازد خارها
رفته ام تا کهکشان^۴ در اوج نور
بر تو میگویم درود آتشین!

کابل حوت ۱۳۵۲ خورشیدی

در کتاب رزم پیام آوران که به رنگ **سرخ** نوشته ام آمده اما در اشعاری که نزد من موجود است به استناد آن به رنگ آبی اصلاح شده است.

۱- روح **مضمونت** دمید - روح موزونت دمید ۲- با قدم های تبیدن های دل - با قدمت از تبیدنهای دل
۳- سبک بالی **سرور** سبکیالی غرور ۴- رفته ام تا اوج پهنای **غرور** - رفته ام تا کجکشان در اوج نور